

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که مرحوم محقق خوئی قدس سره در **البیان** تصریح دارند کلمه تحریف مشترک لفظی بین شش معنا است که برخی مسلماً در قرآن کریم واقع شده و برخی دیگر مسلماً واقع نشده، و برخی مختلف فيه است. چهار صورت را بررسی کردیم؛ اما قسم پنجم تحریف: **التحريف بالزيادة بمعنى ان بعض المصحف الذي بأيدنا ليس من الكلام المنزل قائل شويم** به اینکه زیاده‌ای در قرآن موجود واقع شده است. می‌فرمایند: این تحریف، تحریفی است که به اجماع مسلمین باطل است؛ تمام فرق مسلمانیها اجماع دارند که به قرآن موجود در دست ما، حتی يك کلمه و حرف اضافه نشده است. منتها ایشان يك ترقی کرده و می‌فرمایند: **بل هو مما علم بطلانه بالضرورة** نه تنها اجماع وجود دارد بلکه بطلانش به ضرورت ثابت است. حالا مراد از ضرورت در کلام ایشان چیست؟ آیا مراد، ضروری دین است که از اجماع قوی‌تر است؟ در این صورت، باید ببینیم ملاک ضروری دین در اینجا هست یا نه؟

ما در بحث اجتهاد و تقلید، به این مناسبت که آیا اجتهاد در ضروریات راه دارد یا نه، يك تحقیقی را بیان کردیم که اصلاً ملاک ضروری چیست؟ و از مطالبی که در کتب فقهی و اصولی درست تنقیح نشده است، کلمه ضروری است. حال، شما بدانجا مراجعه بفرمایید و آن بحث را ملاحظه کنید. به هر حال، اگر مقصود و مراد ایشان در اینجا ضروری دین است، به نظر ما، ملاک برای ضروری دین در اینجا نیست. در مسئله تحریف به زیاده نیز اگر اجماع علما نبود، باز هم مختلف فيه می‌شد؛ اگر گفتیم ضروری ملاکش این است که ما لا یقبل الاختلاف، در این صورت تحریف به زیاده نیز مانند تحریف به نقیصه مورد اختلاف واقع می‌شد؛ اما اجماع مسلمانیها بر این است که چنین چیزی در قرآن واقع نشده است. قسم ششم تحریف: **التحريف بالنقصه**، محل بحث است که آیا در کتاب شریف نقیصه‌ای واقع شده است یا نقیصه‌ای واقع نشده است.

تعلیقه مرحوم آیت الله العظمی فاضل بر کلام محقق خوئی

والد راحل ما در کتاب **مدخل التفسیر** نکته‌ای را به عنوان تعلیقه بر فرمایش مرحوم آقای خوئی ذکر کرده‌اند و آن این که ایشان در قسم سوم که نقص یا زیاده به کلمه یا کلماتین را مطرح کردند و فرمودند چنین تحریفی واقع شده است، استشهاد کردند به قضیه احراق مصاحف توسط عثمان و این که عثمان مسلمین را بر مصحف واحد جمع کرد. مرحوم والد می‌فرمایند: ما در جای خودش تحقیق کردیم که عثمان مسلمانیها را بر قرائت واحده جمع کرده و نه بر مصحف واحد؛ مصحف همان مصحف بوده، اما قرائت‌ها مختلف شده بود و او بر مردم را بر قرائت واحد جمع کرد. و می‌فرماید: تعجب این است که خود ایشان هم در کتاب **البیان** در قضیه عثمان به همین نتیجه رسیده‌اند، اما در اینجا خلافتش را فرموده‌اند. تا اینجا محل نزاع فعلاً روشن شده است؛ ما در بعضی از عناوینی که ایشان آورده‌اند، مناقشاتی داشتیم؛ برخی از بزرگان مثل مرحوم بلاغی قائل هستند که تنها تحریفی که در قرآن واقع شده، تحریف معنوی است؛ اما تحریف دیگری حتی يك واو، يك لفظ و یا يك کلمه هم در قرآن نداریم که کم یا زیاد شده باشد. اما مرحوم آقای خوئی بعضی از این موارد را قبول کردند که بعداً به نحو روشن‌تری بیان خواهیم کرد.

این راجع به لفظ تحریف. نکته‌ای که در بحث تحریف بسیار مهم است، این است که به علمای امامیه نسبت تحریف قرآن را داده‌اند و گفته‌اند علمای امامیه قائل به تحریف قرآن هستند؛ وقتی این قضیه و اتهام را بررسی کنیم، از زمان شیخ صدوق اعلی الله مقامه الشریف چنین اتّهامی بوده است. و منشأ این اتهام، وجود بعضی روایاتی است که در کتب روایی ما آمده است؛ و به استناد همین روایات می‌گویند امامیه قائل به تحریف هستند. حالا اینجا سه مطلب مهم را باید بررسی و دنبال کنیم؛ یکی اینکه آیا قول به تحریف میان ارکان علمای امامیه وجود دارد یا نه؟ در همین زمینه، کلام مرحوم میرزای قمی در قوانین است که می‌گوید اکثر اخباری‌ها قول به تحریف را می‌گویند. ما باید بررسی کنیم که آیا هر کسی که اخباری است، قائل به تحریف قرآن باید باشد؟ یا این که نه، ممکن است کسی اخباری باشد و قائل به تحریف قرآن هم نباشد؟ پس، باید قول ارکان علمای امامیه را بررسی کنیم. همچنین آیا نسبت بین محدّث و اخباری نسبت تساوی است؟ بحث دوم این است که ادله عدم تحریف قرآن را بررسی کنیم؛ و در کنارش روایات دالّ بر تحریف قرآن را مورد بررسی قرار دهیم و این بحث تمام شود.

نظر مرحوم صدوق در مورد تحریف قرآن

مرحوم والد ما در کتابشان از مرحوم صدوق شروع کردند؛ مرحوم صدوق رئیس المحدثین است؛ نمی‌توانیم بگوییم صدوق اخباری است اما رئیس المحدثین است. ایشان در کتاب اعتقاداتش می‌گوید: **إعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى علي نبیه محمد(ص) هو ما بین الدفتین قرآنی** که بر پیامبر نازل شد، بین الجلدین است و هو ما فی أیدی الناس و آن همین است که در دست مردم است، **لیس باکثر من ذلك** این طور نیست که آن قرآنی که بر پیامبر نازل شده، بیش از این قرآنی باشد که در دست مردم است، و **من نسب إلینا إنا نقول أنه أكثر من ذلك** کسی که به ما نسبت می‌دهد که ما می‌گوییم قرآن بیش از این بوده و تحریف به نقیصه شده است، فهو کاذب. سپس در ادامه می‌فرماید: **و مبلغ سورة عند الناس مائة و أربعة عشر سورة** و تعداد سوره‌ها 114 سوره است و **عندنا ان الضحي و الم نشرح سورة واحدة** این دو يك سوره هستند، و **لا یلاف و الم** تر نیز یک سوره هستند؛ بعد گفته است **بل نقول آنچه ما می‌گوییم این است که انه قد نزل من الوحي الذي ليس من القرآن** وحی آمده اما وحی‌ای بوده که **لیس بقرآن**، مثل احادیث قدسی که می‌گوییم کلام خدا و وحی است اما قرآن نبوده که **لو جمع إلی القرآن لکان مبلغه** مقدار سبع عشرة ألف آیه، اگر آن اضافات به این قرآن ضمیمه می‌شد، 17000 آیه می‌شد، **کله وحی لیس بقرآن** تمام این مقدار اضافه وحی بود اما قرآن نبود، **ولو کان قرآناً لکان مقروناً به و موصولاً الیه غیر مفصول عنه** **کما قال امیر المؤمنین(ع) جمعه** که نکته مهم این است که بعد از اینکه هر آیه نازل می‌شد، آیه‌ای می‌رسیم که در بعضی از کلمات بزرگان هم وجود دارد و آن این که **و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً** هر آیه‌ای که نازل می‌شد، پیامبر(ص) مأمور به این بود که بگوید «ربّ زدنی علماً».

آیه می‌آمد بعد توضیحات، نکات، تأویلات و حقایقی برای آن آیه ذکر می‌شد که آن قرآنی که امیر المؤمنین(ع) به دستور پیامبر جمع کرده بود، تمام آن جزئیات در آن قرآن بود. یعنی اینطور نبوده که این اضافات به عنوان قرآن باشد. امیرالمؤمنین بعد از ارتحال پیامبر به خلفا فرمود: **هذا کتاب الله انزل علی نبیکم کتابی که من دارم همان است که خدا بر نبی شما نازل کرد لم یزد فیہ حرف و لم یقص منه** از خود قرآن نه يك حرف اضافه شده و نه يك حرف کم شده است **فقالوا لا حاجة لنا فیہ** آنها گفتند ما احتیاج به این نداریم **عندنا مثل الذي عندك** که این خیلی نکته مهمی است، یعنی از حیث قرآنیت، آن که ما داریم با چیزی که تو داری، فرقی نمی‌کند **فانصرف دیگر حرفی نزدند**. این کلام مرحوم صدوق است که متوفای 381 قمری و رئیس المحدثین است. ایشان این نظریه را در مورد قرآن در کتاب اعتقاداتش بیان کرده است؛ اما در کتاب **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال** بعضی از روایات تحریف را نقل کرده است؛ و بالاتر، در کتاب **من لایحضره الفقیه** در جلد 4 صفحه 26 حدیث رجم را نقل کرده است که سلیمان بن خالد می‌گوید به امام صادق(ع) عرض کردم **فی القرآن رجم** در قرآن آیه رجم بوده است، **قال: نعم، قلت: کیف؟** فرمود: **الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة فانهما قضی الشهوة** اگر يك پیر مرد و پیر زن زنا کردند، باید آنها را رجم کردحتماً چون اینها دیگر شهوت را به نهایت خودش رسانده‌اند.

و در همین کتاب، در ابتدای آن می‌گوید: **لم اقصِد فيه قصد المصنفين في ايراد جميع ما روه، من مثل بقيه مصنفين جميع** آنچه که معمولاً روایت می‌کنند را قصد نمی‌کنم، **بل قصدت الي ايراد ما افتي به آنچه که می‌خواهم بدان فتوا دهم و أحکم بصحته و اعتقد فيه انه حجة فيما بيني و بين ربي** آنچه که برای من قابل قبول است و حجت بین خودم و خداست را می‌خواهم نقل کنم. حال، در اینجا چه باید عرض کنیم؟ اولاً نکته‌ای راجع به **من لا يحضره الفقيه** عرض کنم که مرحوم آقای حکیم در **مستمسک** می‌فرمایند: مرحوم صدوق بالاخره در این کتاب به آنچه که در ابتدای آن گفته، عمل نکرده و بلکه از آن عدول کرده است. آن وقت اشکالی که بر این حرف هست، این است که چرا ایشان بیان نکرده است که از مطلب اول کتاب عدول کرده‌ام؟ همانطوری که مرحوم آقای خوئی فرمودند، این از باب تقیه است؛ یعنی آنچه امام صادق به سلیمان بن خالد فرموده، به عنوان تقیه است؛ چون مسئله حدیث رجم در کتب اهل سنت وجود دارد و اصل کلامش مربوط به خلیفه دوم است. نتیجه‌ای که می‌خواهیم در اینجا بگیریم، با قطع نظر از کتاب من لایحضر این است که می‌خواهیم بگوییم ممکن است محدثی احادیث تحریف را هم آورده باشد، اما آنها را قبول نداشته باشد و یا آنها را توجیه کند و حمل بر تحریف معنوی (تفسیر به رأی) کند که به قطع در قرآن واقع شده است و هیچ تردیدی در آن نیست.

نظر مرحوم شیخ مفید در مورد تحریف قرآن

بعد از مرحوم صدوق، شیخ مفید که متوفای 413 است در کتاب **اوائل المقالات** می‌فرماید: **و قد قال جماعة من اهل الامامة انه لم ينقص من كلمة و لا من آية و لا من سورة جماعتي از اهل امامت می‌گویند از قرآن کلمه، آیه و سوره‌ای نقص نشده است و لكن حذف ما كان مثبتاً في مصحف امير المؤمنين(ع) من تأويله و تفسير معاني علي حقيقة تنزيله آن تأویل‌های آیات و تفاسیر آیات که در مصحف امیرالمؤمنین(ع) بوده است حذف شده است، و ذلك كان ثابت منزلاً و ان لم يكن من جملة كلام الله الذي هو القرآن المعجز آنها هرچند به عنوان قرآن معجز نیست اما کلام خدا هست؛ بعد می‌فرماید: و قد يسمي تأويل القرآن قرآناً تأويل قرآن را قرآن می‌گویند و در خود قرآن آمده است، در آیه شریفه 114 سوره طه «**وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ**» حالا راجع به این به تفاسیر مراجعه کنید که بحث زیاد است؛ یک معنا این است که «لاتعجل بالقرآن»، گاه پیامبر مقداری که وحی به تأخیر می‌افتاد، مشتاق بود که زودتر وحی به او برسد آیه نازل شد «**وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ**».**

معنای دیگر این که وقتی جبرائیل آیه‌ای را می‌خواند، پیامبر(ص) قبل از اینکه جبرائیل بقیه را بخواند، خودش می‌خواند از باب این که قرآن یکبار دفعتاً و به صورت جمعی بر آن حضرت نازل شده بود. احتمالات دیگری هم در آیه داده‌اند. مرحوم شیخ مفید به این قسمت آیه کار دارد که «**وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً**»؛ ایشان می‌فرماید معنای این قسمت آن است که خدا به پیامبر امر می‌کند که وقتی آیه را برای تو خواندیم این خواسته را از ماداشته باش که ما علم تو را زیاد کنیم، نسبت به حقایق و خصوصیات همین آیه که نازل شده است. پس، معلوم می‌شود که تأویل قرآن بوده است آن هم به عنوان کلام خدا؛ البته مرحوم مفید فرموده **إذن فسمي تأويل القرآن قرآناً** تأویل القرآن بعنوان کلام الله از این آیه استفاده می‌شود اما به عنوان قرآن ما نمی‌توانیم چنین چیزی را استفاده کنیم. بعد می‌فرمایند **و هذا ما ليس فيه بين اهل التفسير اختلاف** بین اهل تفسیر اختلاف نیست که گاه تأویل القرآن را قرآن می‌گویند، **و عندي ان هذا القول** این نظریه شیخ مفید است که از ارکان امامیه است. ببینید ما در مقابل اهل سنت نباید گوئیم فلان آخوندی که در فلان روستا است قائل به تحریف است، بلکه باید ببینیم ارکان امامیه چه گفته‌اند؟

صدوق قریب العهد به زمان ائمه معصومین بوده و تعبد خاصی هم داشته که فتاوایش را بر حسب روایاتی که از ائمه وارد شده بنویسد؛ حال، چطور می‌شود بگوییم در زمان ائمه، ائمه مسئله تحریف قرآن را قائل بوده‌اند؟! اصحابشان هم روایاتش را نقل کرده‌اند؟! اما مرحوم صدوق که مربوط به قرن چهارم و قریب العهد به زمان ائمه است، تحریف را قبول نکرده و به شدت آن را رد می‌کند؟! حال، مرحوم شیخ مفید می‌فرماید **ان هذا القول** یعنی این قول که بگوییم «لم ينقص من القرآن كلمة و لا آية و لا سورة»، **أشبه من مقال من ادعي نقصان كلم من القرآن** این شبهه از قول کسی است که ادعا می‌کند در قرآن نقصانی واقع شده

است من نفس القرآن علي الحقيقة مي گويد از حقيقت قرآن كم شده است، نه از تأويلش و إليه أميل من تمايل به همين پيدا مي كنم. بعد از اين نظريه سيد مرتضي است كه انشاءالله فردا بيان مي كنيم. و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.